

پژوهشی در مناسبات ایران و هند در عصر صفوی و تأثیر آن بر حج‌گزاری ایرانیان از طریق هند

سید محمود سامانی*

چکیده

ایران و هند دو همسایه بزرگ با تاریخ طولانی، دارای ریشه‌های نژادی و تاریخی مشترکی هستند که مناسبات آنها از عصر باستان تا کنون غالباً حسنه بوده است. این روابط در عصر حکومت صفویان بر ایران و به‌ویژه در دوره تکوین و استقرار دولت صفوی و همچنین حکومت اخلاف امیر تیمور گورکانی در هند، گسترش چشم‌گیری داشت. این دو سلسله در بیشتر این مدت روابط دوستانه و نزدیکی داشتند که از عوامل مؤثر خارجی آن، دشمن مشترکی به نام ازبکان در مجاورت آنها به مرکزیت سمرقند بود که بر تحولات سیاسی دولت‌های مزبور تأثیرگذاری داشت. پناهندگی همایون‌شاه از هند به ایران و نیز اختلافات مرزی بر سر شهر قندهار نیز در فراز و فرود مناسبات صفویان با گورکانیان هند نقش داشت. اما حج‌گزاری ایرانیان از طریق هند می‌تواند یکی از عرصه‌های تعامل و روابط با هند تلقی شود.

هدف این مقاله، شناسایی و بررسی عوامل مؤثر بر روابط صفویان با گورکانیان در ابعاد

*. عضو گروه تاریخ پژوهشکده حج و زیارت و مدرس دانشگاه / mahmud.samani@gmail.com

سیاسی، و سیر مناسبات این دو دولت در مقطع یادشده است. فرضیه تحقیق حاضر این است که خطر ازبکان برای هر دو کشور و نیز تلاش ایران و هند برای تسلط بر شهر استراتژیک قندهار از عوامل مهم در فراز و فرود روابط میان گورکانیان و صفویان بوده و بر امر حج‌گزاری نیز تأثیر داشته است. برآیند تحقیق حاکی از آن است که به رغم وجود موانعی در توسعه مناسبات ایران و هند، با توجه به حضور بسیاری از ایرانیان در هند و روابط خصمانه دولت عثمانی با ایران، زائران ایرانی ناچار از طریق هند رهسپار سفر حج می‌شدند.

کلیدواژه‌ها: روابط سیاسی، هند، صفویه، گورکانیان، ازبکان، قندهار، ایرانیان، حج‌گزاری

مقدمه

هند، سرزمینی است متمدن، همجوار با برخی از تمدن‌ها؛ چون ایران و چین و به دلیل قرار گرفتن در مسیر تجارت شرق و غرب، از گذشته‌های دور در تکاپوهای سیاسی دولت‌ها، مورد توجه بوده است. با تشکیل دولت صفوی در ایران، روابط آنها با هند، برخلاف دیگر قدرت‌های همجوار که تنش‌آمیز بود، وارد مرحله جدیدی شد. همجواری حکومت صفویه و دولت گورکانیان هند، روابط میان آنها را ایجاب می‌کرد. عصر تکوین و استقرار این دو دولت، با حکومت ازبکان در ماوراءالنهر همزمان بود و از یک‌ها خطری جدی برای این دو دولت به شمار می‌آمدند؛ از این رو، آنها به رغم تضاد عقیدتی و مذهبی، برای دفع خطر ازبکان و نیز داشتن منافع مشترک، روابط حسنه‌ای با هم داشتند. ازبکان سنی مذهب خود را حامی دولت عثمانی، و به لحاظ سیاسی و مذهبی رقیب دولت صفویه شیعی در ایران می‌دانستند. آنان که توان بالایی نظامی نیز داشتند، تمام تلاش خود را برای نابودی دولت شیعی صفوی به کار بستند.

از اهداف عمده گورکانیان برای ایجاد رابطه با صفویان، کوتاه کردن دست ازبکان از ماوراءالنهر و نیز بخش‌های دیگری از قلمروی آنان بود که مورد تعرض ازبکان قرار می‌گرفت. این خطر برای صفویان نیز در بخش شرق و شمال شرقی ایران پیوسته وجود داشت. در این میان قندهار نیز در مناسبات فیما بین ایران و هند نقش داشت.

هدف و خواست بنیادین این مقاله، بررسی روابط صفویه با دولت گورکانیان و عوامل تأثیرگذار بر روابط و تحولات دو کشور است. این نوشتار در صدد پاسخگویی به این

سؤال است که چه عوامل سیاسی بر مناسبات صفویه با دولت گورکانیان هند تأثیرگذار بوده است و حج‌گزاری ایرانیان از طریق هند تحت تأثیر چه مسائلی بوده است؟ این عنوان پیشینه مستقلی ندارد. ولی مطالب آن را می‌توان از کتاب‌های تاریخ به دست آورد. قلمرو زمانی تحقیق نیز از سال ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ ق. است.

معرفی صفویه

آنان به سبب انتساب به جدشان، شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی، به «صفوی» مشهورند (ابن بزاز، ۱۳۲۸ق، ص ۲). صفویان پس از چند دهه فعالیت سیاسی و مذهبی، زمانی که ایران فاقد دولت متمرکز و یکپارچه بود، موفق به تأسیس دولتی شدند که نزدیک به دو قرن و نیم (۹۰۷-۱۱۴۸ق) دوام آورد (طغوش، ۱۴۳۰ق، ص ۴۰ به بعد). حکومت آنان را می‌توان به چهار دوره متمایز از هم؛ یعنی عصر تکوین و استقرار (شامل سلطنت شاه‌اسماعیل و فرزندش طهماسب اول)، عصر فترت (حکومت اسماعیل دوم و محمد)، عصر طلایی (حکومت شاه‌عباس اول) و عصر انحطاط (شامل حکومت صفی‌میرزا، عباس دوم، سلیمان، سلطان حسین)، تقسیم کرد. در این مقاله بخش اول حکومت آنان و روابطشان با هند مد نظر نویسنده است.

معرفی گورکانیان

این سلسله به نام مؤسس آن، ظهیرالدین بابر، به بابریان، و به دلیل اینکه از تبار امیر تیمور هستند، به تیموریان، و نیز به اعتبار یکی از القاب تیمور، به گورکانیان مشهورند. (این واژه در ترکی به معنای داماد است) «مغولان کبیر» نیز نام دیگر دولت آنان است. حکومت این سلسله در هند در سال ۹۳۲ق. تأسیس شد و پس از چند سده به دست استعمار انگلستان از میان رفت. حکمرانی ظهیرالدین بابر (حک: ۹۳۷-۹۳۲ق)، همایون‌شاه (حک: ۹۶۳-۹۳۷ق) و قسمتی از حکومت اکبرشاه (۱۰۱۴-۹۶۳ق) در هند با عصر تکوین و استقرار صفویه در ایران مصادف بود. اینان در مدت حکومتشان تلاش‌هایی را برای برقراری روابط و گسترش آن با صفویه انجام دادند. گفتنی است که به موجب

گزارش‌هایی روابط تیموریان با صفویه به دوران پیش از تأسیس این دولت باز می‌گردد (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۴ق، صص ۴۸-۴۵).

پس از معرفی صفویه و گورکانیان باید متذکر شد که بی‌تردید روابط سیاسی دولت‌ها تحت تأثیر اوضاع و احوال، و عوامل مختلفی شکل می‌گیرد و گسترش یا کاهش می‌یابد؛ عواملی که ممکن است داخلی یا خارجی باشد. با توجه به عنوان مقاله حاضر، «روابط ایران و هند و تأثیر آن بر حج‌گزاری ایرانیان»، نخست از عوامل سیاسی خارجی مؤثر بر روابط صفویان با گورکانیان سخن گفته می‌شود:

۱. ازبکان، مهمترین عامل خارجی مؤثر در روابط صفویان با هندیان

این دولت بیشترین نقش را در توسعه یا کاهش روابط سیاسی صفویان با گورکانیان هند به‌ویژه در عصر تکوین دو دولت داشت؛ زیرا دولت ازبکان بزرگ‌ترین تهدیدکننده صفویه به شمار می‌آمد. در روابط صفویه با گورکانیان، ازبکان نقش پارادوکس را بازی می‌کردند؛ یعنی هم توسعه‌بخش روابط بودند و هم گاهی بازدارنده. بنابراین، خطر ازبکان سطح روابط را تعیین می‌کرد.

با تشکیل دولت صفویه در ایران، مؤسس آن؛ یعنی شاه اسماعیل (حک: ۹۳۰-۹۰۷ق) حدود یک دهه دل‌مشغولی جدی داشت و در سال‌های نخست حکومتش تمام هم و غم خود را مصروف برچیدن حکومت‌ها محلی در اقصی نقاط ایران و یکپارچه کردن حکومت این سرزمین کرد. هرچند شاه صفوی بدین کار موفق شد، اما در همین زمان ازبکان در ماوراءالنهر از ضعف تیموریان استفاده کردند و با تعرض به قلمروی آنان، از جمله قندهار، بخش‌هایی از شرق ایران را نیز مورد تاخت و تاز قرار دادند؛ چنان‌که محمد شاهی بیگ (شیبک خان) در سال ۹۱۳ق، پس از آنکه خراسان را از دست پسران سلطان حسین میرزا بایقرا، از نوادگان تیمور خارج ساخت، با توجه به تعصب شدید مذهبی، به آزار شیعیان در مناطق مورد اشغال پرداخت. وی طی نامه‌ای به شاه اسماعیل، او را به دست کشیدن از مذهب تشیع فراخواند و تهدید کرد که اگر این دعوت را نپذیرد، خودش به آذربایجان لشکرکشی می‌کند و با توسل به زور، او را به آیین تسنن وامی‌دارد.

طبیعی بود که شاه اسماعیل به پیغام خان ازبک اعتنایی نداشته باشد. در پی آن بود که ازبکان تا حدود کرمان را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰ش، صص ۶۶۵-۶۴۹).

اقدام ازبکان در تعرض به قلمروی شاه اسماعیل صفوی، وی را به دفع خطر آنان واداشت؛ خطری که حتی هستی دولت نوبنیاد صفوی را نشانه رفته بود. از این رو، شاه جوان صفوی در سال ۹۱۶ق، پس از تعقیب ازبکان، که به خروج آنان از شهرهایی مانند مشهد مقدس منجر شد، سرانجام در نبرد «مرو» ازبکان را به سختی شکست داد و رییس دولت آنان، شیبک خان ازبک را به قتل رساند (قاضی احمد تتوی و آصف خان قزوینی، ۱۳۸۲ش، ج ۸، ص ۵۵۰۸؛ اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۹).

شاه اسماعیل پس از پیروزی در مرو، زمستان را در هرات گذراند و به قصد تسخیر ماوراءالنهر به تجهیز و تدارک نیرو پرداخت و در بهار ۹۱۷ق، تا حدود جیحون پیش رفت؛ ولی بدون عبور از آن به آذربایجان بازگشت.

در این زمان، ظهیرالدین بابرشاه - سال‌های بعد سلسله گورکانیان هند را تأسیس کرد - شاهد از بین رفتن قلمروی خود به دست ازبکان بود. او که از قدرت صفویه و قزلباش، با توجه به درخشش آن در سال‌های نخست و همچنین شکست دادن ازبکان، اطلاع یافته بود و از دشمنی ازبکان با دولت شیعی صفویه هم خبر داشت، در صدد اتحاد با آن دولت تازه‌نفس بر آمد. بنابراین، در وضعیتی که دو دولت صفوی و تیموری با رقیبی جدی به نام ازبکان مواجه بودند و خود را به تنهایی در مقابل آن عاجز می‌دیدند و احیاناً محتاطانه عمل می‌کردند، به هم نزدیک شدند. پیش از این نیز حسین میرزا بر اثر فشار ازبکان به شاه اسماعیل پناهنده شده بود (نوایی، بی تا، ص ۲۰).

عامل دیگری که در این زمان در روابط دولت‌های یادشده تأثیر گذاشت، این بود که شاه اسماعیل برای تحکیم مبانی دوستی، خواهر بابر، خانزاده بیگم را که سال‌های پیش به دست ازبکان افتاده و شیبک خان ازبک وی را به عقد خود درآورده

بود، در پی فتح مرو آزاد کرد و محترمانه نزد برادرش ظهیرالدین بابر فرستاد (قاضی احمد تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲ش، ج ۸، ص ۵۵۰۸؛ اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۳۹). این اقدام که حسن نیت شاه اسماعیل را نشان می‌داد در آغاز روابط سیاسی میان بابر و اسماعیل تعیین‌کننده است و نقطه شروع همکاری میان ایشان به شمار می‌آید. در پی آن ظهیرالدین بابر که گویا قوت قلبی پیدا کرده بود، فردی به نام خان میرزا را به عنوان سفیر، همراه نامه‌ای نزد شاه اسماعیل فرستاد که در آن نوشته شده بود: «دفع اوزبک که دشمن قدیم‌اند بر شما و بر ما لازم است.» (قاضی احمد تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲ش، ج ۸، ص ۵۵۰۷).

شاه اسماعیل صفوی از فرستاده بابر به گرمی استقبال کرد و حکومت حصارشادمان و بدخشان در افغانستان کنونی را به خان میرزا پیشکش کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۳۹؛ قاضی احمد تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲ش، ج ۸، ص ۵۵۰۷) و این اقدام، سرآغاز روابط حسنه‌ای شد که به رغم فراز و فرود آن در طول حکومت دو دولت، ادامه یافت.

نخستین ثمره بارزی که از روابط صفویان با تیموریان حاصل شد، در سال ۹۱۷ق، بود. در این سال، بابر که حمایت صفویه را برای بقای دولتش ضروری می‌دانست، پس از تسخیر بدخشان، قندوز، بغلان و حصارشادمان و عقب راندن ازبکان، طی نامه‌ای به شاه اسماعیل، ضمن اعلام این خبر، از او برای فتح ماوراءالنهر یاری خواست و تعهد کرد در صورت تحقق آن، خطبه را به نام ائمه دوازده گانه معصوم علیهم‌السلام بخواند و سکه را به نام شاه اسماعیل ضرب کند (روملو، ۱۳۷۵ش، ص ۱۶۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲ق، ص ۲۰۹).

شاه اسماعیل با درخواست بابر موافقت کرد و نیروهایی را به فرماندهی احمد سلطان صوفی اعلان استاجلو و شاهرخ خان بیگ افشار به کمک پادشاه فرستاد که تعداد لشکر بابر به شصت هزار نفر رسید و او توانست با کمک قزلباش‌ها، ازبکان را به رهبری عبیدالله خان ازبک - که پس از کشته شدن شیبک خان جانشین وی شده بود - به فرار از بخارا و سمرقند وادار و بر این مناطق مهم تسلط یابد. بابر شاه پس از

این پیروزی، نیروهای صفویه را که به کمک او آمده بودند به صورت محترمانه و با هدایای فراوان به ایران بازگرداند و مقرر خود را سمرقند قرار داد (تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی ۱۳۸۲ ش، ج ۸، ص ۵۴۱۳؛ روملو، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۶۷؛ حسینی قمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۱۸؛ اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲ ش، ج ۱، ص ۴۰).

به گزارش منابع، در همین سال اگر حملات مجدد ازبکان انجام نمی شد، بی تردید روابط حسنه صفویان با بابر به تیرگی می گرایید و آنان را رو در روی هم قرار می داد؛ زیرا نجم ثانی (محمد جان ایشیک آقاسی باشی) پس از بازگشت از نزد بابر به توطئه علیه وی پرداخت و با شکایت از شاه تیموری، شاه اسماعیل را به وی بدین کرد (حسینی قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۶۷) از این رو شاه صفوی افزون بر نجم ثانی، تعدادی از بزرگان صفوی، قزلباش و نیز تمام امرای خراسان را مأمور سرکوب بابر کرد. نجم ثانی در اواخر ذی الحجه ۹۱۷ ق، برای سرکوبی بابر از قم به جانب خراسان حرکت کرد. در همین زمان ازبکان، بخارا و سمرقند را تصرف کردند و بابر ناچار به عقب نشینی به حصار شادمان شد. نجم ثانی که مأمور تنبیه بابر بود، با توجه به موقعیت خراسان و خطر ازبکان، به جای حمله به بابر با وی متحد شد (روملو، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۷۱؛ اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲ ش، ج ۱، ص ۴۰).

گفتنی است که شاه تیموری پیش تر از بیرام بیگ قرمانلو، حاکم ایرانی بلخ، یاری خواسته و او امیر محمد شیرازی را برای کمک نزد بابر فرستاده بود. اتحاد نیروهای صفوی به فرماندهی نجم ثانی و بابر، موجب فتح جایی به نام قرشی شد؛ هر چند رویدادهای بعدی موجب تلخ کامی هر دو دولت شد؛ زیرا در حمله بابر و نجم ثانی به غجدوان، میان نیروهای صفوی که غالباً از قزلباشان ترک بودند و نجم ثانی، اختلاف بروز کرد که جدایی و عقب نشینی بخشی از نیروهای اعزامی صفویه را که برخی از بزرگان نیز در میان آنان بودند، به دنبال داشت. در چنین وضعیتی بابر نیز که اوضاع را نابسامان می دید، با نیروهای خویش به حصار شادمان عقب نشینی کرد. از پیامد شکاف میان نیروهای صفویه، شکست نیروهای باقیمانده و دستگیری نجم ثانی و قتل او به دست ازبکان در سال ۹۱۸ ق. بود (روزبهان خنجی، بی تا، ص ۲۲؛ حسینی قمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۲۳).

ازبکان در پی این پیروزی، ضمن تسخیر هرات به دیگر شهرهای خراسان نیز هجوم آوردند. اما شاه اسماعیل پس از اطلاع، سریعاً عازم خراسان شد و ازبکان که از حرکت پادشاه صفوی آگاهی یافتند، مناطق اشغالی را تخلیه کردند و به سوی ماوراءالنهر عقب نشستند. بدین ترتیب مجدداً امنیت در این نواحی تا حدود جیحون حکمفرما شد و این مناطق به قلمرو صفویه ضمیمه گردید (حسینی قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۲۳؛ روزبهان خنجی، بی تا، ص ۲۲؛ پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰ش، ص ۶۶۶).

صفویان در سال ۹۲۰ق، با لشکرکشی عثمانی به ایران مواجه شدند که پیامد آن شکست شاه اسماعیل در نبرد چالدران بود که تا سالها ذهن صفویه را به خود مشغول کرد و آنان را از تحولات سیاسی نظامی در مرزهای خود بازداشت. در این زمان بابر شاه به رغم تلاش برای حفظ روابط دوستانه با صفویان، هم و غم خود را صرف تصرف مناطق مهم در ماوراءالنهر می کرد.

در سال ۹۲۲ق، محمد زمان میرزا، نوه سلطان حسین میرزا بایقرا و امیر اردوشاه، بلخ را در نبود حاکم ایرانی آن تصرف کرد. با قتل امیر اردوشاه به دست محمد زمان میرزا، بابر و قوام بیگ به محمد زمان میرزا حمله کردند. او نیز گریخت؛ ولی پس از مدتی دستگیر شد. بابر او را بخشید و حکومت بلخ را به وی واگذار کرد و دختر خود را به عقد او درآورد. از آن پس، محمد زمان همزمان از بابر و شاه اسماعیل تبعیت می کرد و روابط دوستانه ای را با هر دو طرف برقرار کرد (روملو، ۱۳۷۵ش، ص ۲۱۷).

با درگذشت شاه اسماعیل در رجب ۹۳۰ق، و جانشینی فرزند خردسالش طهماسب، به دلیل اختلاف و رقابت قبایل قزلباش با یکدیگر و نیز رقابت آنان با دیوانسالاران ایرانی، اوضاع ایران چند سالی متشنج و بحرانی بود. چنین اوضاعی موجب تهاجم ازبکان به خراسان و خارج شدن برخی از این مناطق از دست صفویه شد (احمد بن شریف الدین حسین حسینی قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۶۷؛ طقوش، ۱۴۳۰ق، صص ۸۸-۹۰). در این سالها از چگونگی روابط صفویان با تیموریان اطلاعی در دست نیست؛ جز آنکه بابر شاه با اعزام سفیری جلوس طهماسب را تبریک گفت (هندوشاه، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۵). آنچه مسلم است بابر شاه نیز همچون صفویه با بحران مواجه بود؛ به گونه ای که در

مقابل ازبکان تاب مقاومت نیاورد و با از دست دادن بخش عظیمی از قلمروی خود، به هند لشکر کشید. دو سال پس از آن دهلی و آگره را فتح کرد و در سال ۹۳۲ ق، موفق دولتی در آنجا تشکیل دهد که به گورکانیان شهرت یافت (روملو، ۱۳۷۵، ص ۲۵۵).

در آغازین سال‌های تشکیل دولت گورکانیان در هند، سفرا و هدایایی میان بابر و صفویان رد و بدل شد. سرانجام بابر در سال ۹۳۷ ق، در پنجاه سالگی در گذشت و قلمرو وسیعش بین چهار پسرش تقسیم شد. او کامران میرزا را پادشاه پنجاب، و افغان و دو پسر دیگرش را حاکم برخی از نواحی هند، و همایون، پسر بزرگ خود را به عنوان جانشین اصلی خود بر دهلی انتخاب کرده بود تا دیگر برادرانش تحت نظر او باشند (دولافوز، ۱۳۱۶ ش، ص ۱۲۰).

۲. پناهندگی همایون به ایران

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر روابط ایران و هند، پناهندگی همایون به صفویان در عصر شاه طهماسب است که روابط ایران و هند را وارد مرحله جدیدی کرد؛ زیرا گورکانیان صفویان را منجی دولت خود در هند، و خود را مدیون آنان می‌دانستند.

نصیرالدین محمد همایون شاه پسر بابر در حکومتش با دو چالش مواجه شد: یکی تمرد و عصیان برادرانش و دیگری شورش شیرخان بهادر افغان. همایون در سال ۹۴۶ ق، از شیرخان افغان شکست سختی خورد و فرار کرد. همایون که در کمتر از یک سال دو شکست سخت را متحمل شده و سلطنت خود را به شیرخان، مخالف نیرومند افغانی‌اش باخته و از آگره به لاو و ولایت بکر رفته بود، پس از آگاهی از توطئه قتل خود از سوی برادرش، عسکری میرزا حاکم قندهار، در سال ۹۵۱ ق، به ایران پناهنده شد. (مبارک، ۱۳۵۶ ش. ص ۵۹۰) وی در طول این سفر در مناطق مختلف ایران تا قزوین، پایتخت صفویه، مورد استقبال گرم قرار گرفت (هندوشاه، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۵؛ بدوانی، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۴) حاکم سیستان، احمد سلطان شاملو، نخستین کسی بود که به استقبال همایون شتافت و خیر ورود همایون را به ایران، برای محمدخان شرف‌الدین اغلی تکلو، لله سلطان محمد میرزا، در هرات فرستاد. در این شهر به فرمان

شاه طهماسب، همایون با استقبال پرشکوه سلطان محمد میرزا مواجه شد (مبارک، ۱۳۵۶ ش.، ج ۱، صص ۲۲۰-۲۱۷).

همایون هنگام عزیمت به قزوین، با توقف در مشهد مقدس به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام رفت. به نظر می‌رسد هدف او از این اقدام، جلب نظر شاه طهماسب بود که به تعصب در مذهب شیعه توصیف شده است. همایون و همسرش، حمیده، همچنین از برخی اماکن مقدس دیگر، از جمله از مقبره جد حمیده، صوفی بزرگ، احمد جام، دیدن کردند (شیمل، بی تا، ص ۲۹) آنان پس از ورود به قزوین، با استقبال کم نظیری که پیش تر شاه طهماسب در فرمانی جزئیات آن را مشخص کرده بود، مواجه شدند. همایون در ملاقات با طهماسب هدایایی به وی داد که از جمله آنها یک قطعه الماس به وزن چهار مثقال و چهار دانگ بود که گفته شده نظیر آن دیده نشده است. حسن بیگ روملو که خود در این مراسم حضور داشته است می‌نویسد: «از جمله بیلاکات او یک قطعه الماس بود به وزن چهار مثقال و چهار دانگ» (روملو، ۱۳۷۵، ص ۴۰) شاه طهماسب نیز متقابلاً همایون را به شکار سه روزه دعوت کرد و سپس به خاطر او میهمانی باشکوهی ترتیب داد و در پایان ضیافت، هدایای خود را تقدیم همایون شاه کرد (در مورد فهرست هدایای شاه صفوی به مهمان خود ر.ک: روملو، ۱۳۷۵، ص ۴۰؛ اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۹۹).

همایون پس از مدتی اقامت در پایتخت از تبریز نیز دیدن کرد و همچنین به زیارت قبور مشایخ صفوی در اردبیل رهسپار شد و پس از بازگشت، بنا به درخواست همایون شاه، طهماسب برای باز ستاندن تاج و تخت وی، چند هزار نیرو به فرماندهی بوداق خان قاجار همراه همایون اعزام کرد. با کمک همین نیروها بود که همایون توانست شیر خان افغان را شکست دهد و مجدداً بر هند حکمفرما شود (شرف خان بدلیسی، شرفنامه، ج ۲، ص ۱۹۷)

بنا به نقل برخی مورخان ایرانی، شاه طهماسب به رغم صدور دستورهای اکید به سلطان احمد شاملو، حاکم سیستان، و محمد خان تکلو، حاکم خراسان، برای ترتیب

مراسم استقبال باشکوه از همایون شاه و نیز استقبال خود شاه پهماسب از شاه گورکانی، چون تعصب شیعی گری داشت، نمی خواست به همایون کمک نظامی کند؛ زیرا یاری کردن فردی غیر شیعه و ریخته شدن خون سپاهیان قزلباش شیعی را برای برآورده ساختن منویات شخصی سنی مذهب مانند همایون بر نمی تافت. اما با تدابیر سلطان خانم، خواهر شاه پهماسب، و بیرام خان که در موقعی مناسب یکی از رباعیات همایون را در مدح علی علیه السلام از نظر شاه پهماسب گذراندند.

شاه پهماسب که از شنیدن این رباعی بی نهایت شادمان شده بود، تصمیم گرفت به همایون کمک کند (بدوانی، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۵).

محمد قاسم فرشته درباره پناهندگی همایون با آب و تاب چنین می نویسد:

همایون شاه چون به سرحد ولایت سیستان رسید، احمد سلطان شاملو که از جانب شاه پهماسب الحسینی حاکم آنجا بود، استقبال نموده، به سیستان برد و چند روز لوازم خدمت به تقدیم رسانیده، هرچه داشت، پیشکش کرد و خود را در سلک غلامان در آورده، عورات را به رسم کنیزان به خدمت مریم مکانی فرستاد. آن حضرت مایحتاج قبول نموده، بای را به او ارزانی داشت و از آنجا به جانب هرات روان شد. سلطان محمد پسر بزرگ شاه که حاکم هرات بود، به اتفاق اتالیق خود، محمد خان تکلو، بعد از قرب وصول، استقبال کرده، در تنظیم و تکریم دقیقه ای فرو نگذاشت و به لوازم مهمان داری به طریقی قیام نمود که مزیدی بر آن متصور نمی بود و مایحتاج سفر به نهجی ترتیب داد که تا وقت ملاقات شاه به هیچ چیز احتیاج نشد، و بعد از تفرج متنزهات آن حضرت، متوجه مشهد مقدس امام - علیه آلا ف التحیة و الثناء و السلام - گشت و پس از زیارت از آنجا راهی شد و تا قزوین، اکابر و اشراف عراق به استقبال می آمدند و منزل به منزل، حکام از جانب شاه ضیافت می نمودند و آن حضرت از قزوین، بیرم خان را به خدمت شاه فرستاد و خود در آنجا رحل اقامت انداخت (خورشاه حسینی، بی تا، ص ۳۳۱).

چون بیرم خان ترکمان به موجب حکم از قزوین به بیلاق قیدار نبی (ع) در میان ابهر و سلطانیه رفته، جواب کتابت مشتمل بر تهنیت قدوم و اشتیاق ملاقات آورد، جنت آشیانی متوجه آن جانب شده، در ماه جمادی الاولی سنه احدی و خمسین

و تسعمائه (۹۵۱) به پادشاهان ایران، شاه طهماسب بن شاه اسماعیل، ملاقات فرموده و چون طعام حاضر ساختند، بهرام میرزا برادر شاه طهماسب که در آن مجلس دست بسته به ادب ایستاده بود و طشت و آفتابه گرفته، بر دست حضرت شاه آب ریخت و همچو سایر خدمتکاران خدمت کرد. آن گاه حضرت شاه متوجه جنت آشیانی شده، گفت برادران را چنین باید داشت. بهرام میرزا از این سخن به غایت آزرده شده تا که جنت آشیانی در عراق تشریف داشت، زمام عناد از کف نداد و جمعی را با خود متفق کرده به حرف های ناخوش، مزاج حضرت شاه را منحرف ساختند و جنت آشیانی هم بر حذر شد. اما به مقتضای این و بنا بر التماس بیرم خان، نهایت ملایمت و فروتنی به جای می آورد. در این اوقات سلطانه بیگم، خواهر شاه طهماسب و قاضی جهان قزوینی، ناظر دیوان و حکیم نورالدین که از محرمان بودند، اتفاق نموده، در صدد آن شدند که غبار کلفت از صفحه خاطر حضرت شاه بزدایند. بنا بر آن، روزی در خلوت، سلطانه بیگم تقریبی انگیکخته این رباعی جنت آشیانی را به حضور حضرت شاه خواند:

هستیم ز جان بنده اولاد علی هستیم همیشه شاد با یاد علی
چون سر ولایت از علی ظاهر شد کردیم همیشه ورد خود ناد علی

حضرت شاه از شنیدن این رباعی خوشحال گشته، گفت اگر همایون پادشاه عهد کند که رؤوس منابر ممالک محروسه خود را به ذکر اسامی ائمه معصومین - علیهم الصلوات و السلام - مزین و مشرف گرداند، من امداد نموده، روانه ملک موروثی خواهم کرد. سلطانه بیگم به جنت آشیانی پیغام کرد. آن حضرت جواب داد که من المهد الی اللحد، مرا محبت خاندان رسالت مرکوز خاطر است و نفاق امرای جغتای و ناسازی میرزا کامران محض برای همین بود. حضرت شاه بیرم خان را در خلوت طلبیده، از هر دری سخنان پیوست و چون به مقدمات مذکوره رفع غبار کلفت شده بود، در همان مجلس مقرر کرد که شهزاده مراد، ولد خود را که طفل گاهوار بود، به اتابکی بداغ خان قاجار که از امرای عمده بود، با ده هزار سوار، همراه جنت آشیانی نماید تا تأدیب برادران نموده، کابل و قندهار و بدخشان را مسخر سازد. پس حضرت شاه در همان چند روز جمیع اسباب شاهی مرتب ساخته، جنت آشیانی را رخصت داد. لیکن آن حضرت فرمود که سیر تبریز و اردبیل مکنون خاطر من است. آنها را تفرج کرده و استمداد از ارواح طیبه شیخ صفی و اولاد

امجاد او نموده، به جانب مقصد توجه خواهم کرد. حضرت شاه تجویز این معنی فرموده و به حکام آن محال فرامین مطاعه صادر فرمود که در لوازم تعظیم و تکریم از خود به تقصیری راضی نشوند. آن حضرت بعد از سیر آن بلاد و زیارت مشایخ بزرگوار به رفاقت شاهزاده مراد و امرای قزلباش از راه مشهد امام رضا - علیه آلا ف التحیة و الثناء - متوجه قندهار گشت (خورشاه الحسینی، بی تا، ص ۳۳۲؛ هندوشاه، بی تا، ج ۱، صص ۷-۲۳۶).

بر اساس نقلی، همایون شاه در بازگشت از ایران، چند تن از استادان طراح و قالبیاف را از اردبیل، جوشقان، کاشان و خراسان به هندوستان برد و مکتبی به نام قالبیافی ایران و هند ترتیب داد و موجب شد هنر قالبیافی از ایران به هندوستان سرایت کند (راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۵ ص ۳۹۲).

همایون و طهماسب در زمان حکومتشان رابطه‌ای صمیمانه داشتند و از هرگونه تنش در مرزهای یکدیگر پرهیز می کردند، تا اینکه سرانجام همایون در سال ۹۶۳ ق، از بام افتاد و درگذشت و ماده تاریخ وفات او این شد: «همایون پادشاه از بام افتاد» (نویسی، بی تا، ص ۲۱).

پس از مرگ وی، شاه طهماسب در سال ۹۶۹ قمری، سید بیگ صفوی، فرزند معصوم بیگ صفوی را به دربار اکبرشاه فرستاد و جلوسش را تبریک گفت. طهماسب در صفر ۹۸۴ ق، درگذشت و پس از وی تا زمان شاه عباس اول، به سبب ضعف حکومت صفوی، ارتباط مهمی میان ایران و هند برقرار نشد.

۳. قندهار

از دیگر عوامل مؤثر بر روابط صفویه با گورکانیان، شهر سوق الجیشی قندهار بود که پل ارتباطی شرق و غرب، و دروازه ورود به دو کشور محسوب می شد. بنابراین که هر یک از این دو دولت تلاش داشتند بر آن سلطه داشته باشند. از این رو این شهر در روابط صفویه و گورکانیان نقش زیادی ایفا می کرد.

قندهار در آغاز دولت صفویه، نخست در اختیار تیموریان بود. اما در پی تهاجم شیبک خان ازبک به خراسان، برای مدتی از دست بابر شاه خارج شد. پس از قتل

شیبک خان، بابر قندهار را مورد توجه قرار داد و این در حالی بود که شاه اسماعیل نیز بدان نظر داشت. این شهر به سبب موقعیت جغرافیایی اش برای هر دو دولت اهمیت حیاتی داشت و در برخی از مقاطع دوره حکومت این دو سلسله، موجب رقابت و مجادله آنها بود.

شاه اسماعیل پس از پاکسازی خراسان از ازبکان، بر قندهار نیز مسلط شد. اما بابر مجدداً آن را تصرف کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۹۱) البته بابر در سال ۹۲۶ ق، پس از دو سال محاصره قندهار، بنا بر مصالحی به کابل بازگشت. با رفتن بابر، شاه بیگ، حاکم قندهار، به پنجاب عقب نشینی کرد و قلعه را به مولانا عبدالباقی سپرد. مولانا عبدالباقی از بابر خواست اداره قندهار را بر عهده گیرد. بابر وارد قندهار شد و پسرش کامران میرزا را به حکومت منصوب کرد. در سال‌های نخست سلطنت طهماسب وی که با بحران داخلی و نیز تجاوزات عثمانی و ازبکان مواجه شده بود، نتوانست به قندهار توجه کند.

در سال ۹۳۶ ق، شاه طهماسب از ضعف تیموریان هند و نزاع میان بهادر خان ازبک، حاکم زمین داور، و شاه محمد قلاتی، حاکم مغول قندهار، استفاده کرد و پس از مدتی محاصره، قندهار را تسخیر نمود و سلطان حسین میرزا فرزند بهرام میرزا را به حکومت قندهار گماشت. در بهار سال بعد، شاه طهماسب خود به حدود قندهار رفت و خواجه کلان بیگ، جمیع کارخانه‌ها را از توشکخانه و رکابخانه و... به آیینی مناسب ترتیب داد و کلیدهای قلعه و کارخانه‌ها را پیش شاه فرستاد و گفت:

سامان قلعه‌داری ندارم. توانایی نبرد نیست و آمده دیدن در آیین نمک‌شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی نوکری روا، نی. ناچار خانه آراستن و به مهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب می‌داند (مبارک، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۷)

در سال ۹۴۱ ق، سام میرزای صفوی به محاصره قندهار پرداخت، اما کاری از پیش نبرد و کامران میرزای تیموری همچنان بر آن تسلط داشت (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۹۲).

کامران میرزا بار دوم به قندهار هجوم برد. شاه طهماسب پیش تر میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای بزرگ بود، به حکومت قندهار منصوب کرده بود. میرزا کامران آمد و قندهار را محاصره کرد. بداغ خان نیز امان طلبید و بدین ترتیب میرزا کامران قندهار را تصرف کرد و استحکام داده، به لاهور بازگشت (مبارک، ۱۳۵۶ش، ص ۲۱۱). در سال ۹۴۳ق، شاه طهماسب پس از آنکه ازبکان را از خراسان عقب راند، قندهار را نیز تصرف کرد و با تعیین حاکم برای آن شهر، بازگشت. در سال‌هایی که بداق خان قاجار از سوی طهماسب بر قندهار حاکم بود، خطبه و سکه به نام ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام خوانده می‌شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۳۹۴؛ بدوانی، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۸) با پناهندگی همایون شاه بابری به ایران، وی با کمک نیروهای صفوی در سال ۹۵۲ق، قندهار را تسخیر کرد. اما به پاس قدردانی از خدماتی که شاه طهماسب در حق او روا داشته بود، اداره آن را در اختیار دولت صفویه قرار داد.

گفتنی است که با درگذشت شاه طهماسب، قندهار از کنترل ایران خارج شد و تا زمان سلطنت شاه عباس اول در تصرف گورکانیان هند بود و پس از آن نیز چند بار بین صفویان، گورکانیان و ازبکان دست به دست شد؛ چنان‌که شاه جهان در سال ۱۰۲۱ق، ازبک‌ها را از این ولایت بیرون کرد و باز شاه عباس دوم آنجا را در سال ۱۰۳۷ق، به تصرف درآورد. سلاطین مغولی هندوستان بارها این ناحیه را که در حقیقت کانون نفاق و اختلاف شده بود، محاصره کردند. حتی یکبار اورنگ‌زیب شخصاً اداره امور جنگی را در دست گرفت و وارد معرکه کارزار شد. اما قدرت و نیروی طبیعی شهر تمام کوشش‌های آنان را به هدر داد و در نتیجه، این شهرستان تا زمان سلطنت شاه سلطان حسین، قسمتی از امپراتوری ایران را تشکیل می‌داد (پیرنیا اقبال، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۱۴).

حج‌گزاری ایرانیان از هند

امپراتوری عثمانی بیشترین نقش غیرمستقیم را در روابط ایران و هند ایفا کرد. اختلافات مذهبی و زیاده‌خواهی‌های عثمانی و تسلط این دولت بر عراق و شامات که

مسیرهای عمده حج در آن بلاد قرار داشت، موجب شد تا برخی ایرانیان برای شرکت در موسم حج به هند سفر کنند و از آنجا مسیر طولانی دریایی را از اقیانوس هند تا دریای سرخ و جده طی کنند تا توفیق شرکت در موسم حج را بیابند. سفر دریایی افزون بر آنکه خطرهایی داشت، زمان سیر را هم طولانی می‌کرد و ملال‌آور بود. اما در زمان‌هایی، برخی زائران بیت الله الحرام به ناچار این مسیر را انتخاب می‌کردند.

البته نباید از نظر دور داشت که بعضی از حجاج ایرانی که عموماً از سیاحان و علما بودند، مسیر هند را برای رفتن به مکه ترجیح می‌دادند. آنها با حرکت از این مسیر به سوی حج، راه خود را اندکی طولانی می‌کردند؛ لیکن در این مسیر با علما و دانشمندان هندوستان نیز ملاقات می‌کردند و از اماکن مهم هندوستان بازدید می‌نمودند علاوه بر این، اتباع ایرانی مقیم هندوستان نیز همان مسیر را برای رفتن به حجاز بر می‌گزیدند.

گفتنی است که غلبه و روی کار آمدن صفویان به تأسیس حکومت شیعی انجامید و به دلیل تقابل مذهبی آنان با دولت عثمانی که خود را حامی اهل سنت قلمداد می‌کرد، راه‌های زیارتی زمینی هندیان غیرفعال شد. ظهور پرتغالی‌های طرفدار جنگ‌های صلیبی در اقیانوس هند و سواحل کشورهای عربی در آغاز هزارهٔ دوم میلادی نیز به انسداد و محدودیت سفرهای دریایی، و مخصوصاً راه دریایی حج منجر شد. بر اثر این تحولات، شمار زیادی از زائران هندی ترجیح دادند علی‌رغم وجود خطر از ناحیهٔ دولت صفویان، از طریق سفر زمینی به حج مشرف شوند.

مرحوم میرحامد حسین هندی در سفرنامه‌اش به حجاز (۱۲۸۲ق.) با عنوان *سفر الانوار*، مسیر حرکت حاجیان هندی را از طریق بندر بمبئی، بندر عدن، بندر حدیده و بندر جده معرفی می‌کند. وی مسیر حج حاجیان هندی را از هند، چنین آورده است: «زائران هندی از بمبئی یا بندر سورت و دیگر بنادر، با کشتی، راه طولانی اقیانوس هند و دریای سرخ را طی کرده، به حج می‌آمدند» (جعفریان، ۱۳۸۹ش، ص ۱۶) مسیر خشکی نیز بدین قرار بوده که برخی حاجیان هند از طریق لکهنو به پنجاب (در

پاکستان امروزی)، و از آنجا به خیبر می‌رفتند از آنجا به بغداد و آن گاه حجاز سفر می‌کردند. این سفر چهار تا نه ماه طول می‌کشید (تاریخ الحج، ص ۷۶) در برخی برهه‌ها، حاجیان آسیای مرکزی با عبور از افغانستان به هند می‌رفتند و با قطار از پیشاور به بمبئی و از آنجا با کشتی‌های بخار به عربستان می‌رفتند (ریزفان، ۱۴۱۹ق، صص ۶۳، ۲۰۰ و ۲۲۳).

سفرهای حج هندیان بیشتر به صورت دریایی بود. با وجود این، بسیاری از زائران مسیر زمینی را ترجیح می‌دادند؛ زیرا این مسیر نسبت به راه دریایی هند به عربستان نزدیک‌تر بود؛ مخصوصاً برای مسلمانان ناحیه سند که بیشتر از مسیر زمینی استفاده می‌کردند. بنابراین مسلمانان سند برای رسیدن به عربستان، از ایران عبور می‌کردند.

گویا مسیر دریایی حج بناست احیا شود؛ چنان که وزیر اقلیت‌های دینی هند در بیانیه‌ای اعلام کرد: این توافق، پس از یک توقف ۲۳ ساله و با کاهش هزینه‌های سنگین حجاج هندی برای سفر به سرزمین وحی و یاری‌رسانی به نیازمندان برای ادای حج صورت گرفته است. مقامات هر دو کشور هند و عربستان، تصمیمات و تدابیر فنی لازم را برای بهره‌مندی حجاج هندی از مسیر دریایی برای ادای این فریضه الهی در سال‌های آینده مورد بحث و تبادل نظر قرار خواهند داد.

در عصر صفویه کشتیرانی در بیشتر راه‌های دریایی حج، به ویژه اقیانوس هند و دریای سرخ، در دست اروپاییان بود (One thousand roads to mecca. P321) یکی از مسیرهایی که کشتی‌های انگلیسی آن را می‌پیمودند، از بندر بمبئی شروع، و با پیمودن بخش عظیمی از اقیانوس هند وارد دریای سرخ می‌شد و در نهایت به جده می‌رسید (صفت گل، ۱۳۸۵، ص ۱۱۸).

با توجه به روابط حسنه میان دولت صفوی و گورکانیان، برخی ایرانیان از این مسیر برای سفر حج استفاده می‌کردند و این در حالی بود که به دلیل دشمنی هندی‌ها با ازبکان، گاه راه حج روی مسافران حج ترکستان بسته می‌شد و آنها ناچار می‌شدند از مسیری دیگر سفر کنند (وامبری، ۱۳۷۴ش، ص ۱۸۴؛ حج ترکستان، راه‌ها و دشواری‌ها،

میقات حج، ش ۵۴، ص ۱۸۴) زائران بیت الله الحرام که از مسیر بمبئی رهسپار حج می شدند، از افغانستان امروزی عبور می کردند و پس از رسیدن به بمبئی، با سفر دریایی در اقیانوس هند برای رسیدن به جده راه می پیمودند (ریزفان، ۱۴۱۹ق، ص ۱۸). در زمان صفوی، حاجیان افغان که در بیشتر ادوار حکومت صفوی در قلمرو ایران بودند، با حاجیان پاکستان امروزی که بخشی از هندوستان بزرگ محسوب می شد، مسیر مشترکی را طی می کردند و پس از رسیدن به بندر کراچی یا بمبئی، از طریق دریای عمان و خلیج عدن به دریای سرخ می رفتند و در بندر جده پیاده می شدند (دولت‌شاهی، ۱۴۲۸ق، صص ۳۰۱-۳۰۰؛ جعفریان، ۱۳۸۹ش، ج ۵، ص ۱۷۳؛ تاریخ الحج، ص ۷۳، ۱۴۳۱ق؛ طرق الحج، ۱۴۳۱ق.، صص ۵۴، ۶۸) گفتنی است که تا پیش از راه افتادن سفر دریایی به حج از طریق این دو بندر، افغانستان، خود، در مسیر حاجیان شرق آسیا (بنگلادش، پاکستان و هندوستان) قرار داشت (طرق الحج، ۱۴۳۱ق، صص ۵۴ و ۶۸).

از بررسی روابط صفویان با گورکانیان هند روشن شد که آنها، به‌ویژه در عهد تکوین و استقرارشان، مناسبات دوستانه و صلح آمیزی با یکدیگر داشتند. تهدیدهای ازبکان در ماوراءالنهر برای هر دو دولت دغدغه اصلی محسوب می شد. از این رو این مسئله، مهم ترین عامل سیاسی خارجی بود که روابط آنان را تحت تأثیر قرار می داد. همچنین مشخص شد که قندهار نیز در فراز و فرود روابط میان دو دولت نقش داشته است؛ زیرا هریک از آن دو دولت بر سر شهر استراتژیک قندهار - که در مسیر راه تجارت شرق به غرب و دروازه ورود به ایران و هند محسوب می شد - رقابت داشتند. البته به رغم دست به دست شدن این شهر، مسئله قندهار هرگز به بحرانی جدی میان دو دولت تبدیل نشد و هر دولتی که آن را تصرف می کرد، در حفظ روابط دوستانه با دولت دیگر می کوشید. همچنین جزئیات مطرح شده در مقاله روشن کرد که صفویان تأثیر بسیار مهمی در استمرار حکومت گورکانیان داشتند. در واقع صفویه با پناه دادن

به همایون شاه و یاری دادن او موجب باز ستاندن تاج و تخت گورکانیان از شیرخان افغان شدند.

از گزارش‌های تاریخی می‌توان دریافت که میان صفویان و گورکانیان، روابط مستحکم و پیوسته‌ای برقرار بوده است. در این زمان حاجیان از ایران از طریق هند و با کشتی‌های کمپانی انگلیسی، عازم سفر حج می‌شدند. برخی حاجیان هندی نیز در دوره‌هایی، راه خشکی و مسیر ایران را ترجیح می‌دادند و از این طریق عازم سرزمین وحی می‌شدند.

منابع

۱. ابن بزاز توکلی، ۱۳۲۸ق، صفوة الصفا، به اهتمام احمد بن کریم تبریزی، بمبئی.
۲. بدلیسی، شرف‌خان، شرفنامه، ۱۳۷۷ش، تحقیق ولادیمیر ولیامینوف، تهران، اساطیر.
۳. بدوانی، عبدالقادر بن ملوک شاه، منتخب التواریخ، تحقیق توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، بی‌نا، بی‌تا.
۴. پیرزاده زاهدی، حسین بن ابدال، ۱۳۴۴ق، سلسله‌النسب صفویه، برلین، چاپخانه ایران‌شهر.
۵. پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰ش، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران، خیام.
۶. تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، ۱۳۸۲ش، تاریخ الفی، به کوشش غلام‌رضا طباطبایی مجد، تهران، علمی.
۷. ترکمان، اسکندربیگ، ۱۳۸۲ش، تاریخ عالم آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم، امیر کبیر.
۸. جعفریان، رسول (به کوشش)، پنجاه سفرنامه حج قاجاری، تهران، نشر علم.
۹. جعفریان، رسول، ۱۳۸۹ش، راه حج، تهران، زیتون سبز.
۱۰. حسام مفرّی، نجفقلی، ۱۳۶۶ش، تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تهران، علم.

۱۱. حسینی فسایی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تحقیق منصور رستگار فسایی.
۱۲. حسینی قمی، احمد بن شرف‌الدین حسین، ۱۳۶۳ش، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. حسینی، خورشاه بن قباد، تاریخ ایلچی نظام شاه، تحقیق محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه.
۱۴. خنجی، فضل‌الله روزبهان، عالم آرای امینی، تحقیق محمد اکبر عشیق. بی تا
۱۵. دولافوز، ث. ف، ۱۳۱۶ش، تاریخ هند، ترجمه سیدمحمد فخر داعی گیلانی، چاپ اول، تهران، چاپخانه مجلس.
۱۶. دولتشاهی، عبد‌العزیز، ۱۴۲۸ق، الرحلة السرية للعقید الروسي، بیروت، دار العربیه.
۱۷. راوندی، مرتضی، ۱۳۸۲ش، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، نگاه.
۱۸. روملو، حسن بیگ، ۱۳۷۵ش، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات بابک.
۱۹. ریزفان، ۱۴۱۹ق، یفیم، الحج قبل مئة سنة، بیروت، دارالتقريب بين المذاهب الاسلامیه.
۲۰. شیمیل، آنه ماری، در قلمروی خانان مغول، ترجمه فرامرز نجد سمیمی، تهران، امیر کبیر، بی تا.
۲۱. گروه علمی، مالزی، ۱۴۳۱ق، طرق الحج الآسیوی، المنظمة الاسلامیه للتربية و العلوم و الثقافه.
۲۲. طقوش، محمد سهیل، ۱۴۳۰ق، تاریخ الدولة الصفویه فی ایران، بیروت، دارالفنایس.
۲۳. فراوی، میشل، ۱۳۶۸ش، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گسترده.
۲۴. فلسفی، نصرالله، ۱۳۱۶ش، تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تهران، دانشگاه تهران.
۲۵. مبارک، ابوالفضل، ۱۳۵۶ش، اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند، تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۶. منصور صفت گل، نوبواکی کندو، ۱۳۸۵ش، پژوهشی در باره مکتوبات تاریخی فارسی ایران و ماوراء النهر (صفویان، اوزبکان و امارات بخارا) همراه با گزیده مکتوبات، توکیو، مؤسسه مطالعات زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا - دانشگاه مطالعات خارجی.
۲۷. مهدوی، هوشنگ، عبدالرضا، ۱۳۶۹ش، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر.
۲۸. نوایی، عبدالحسین (گردآورنده)، رجال حبیب السیر، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. بی تا.
۲۹. هندوشاه، محمد قاسم، تاریخ فرشته از آغاز تا بابر، تحقیق محمدرضا نصیری. بی تا، بی نا.
۳۰. هینس، والتر، ۱۳۶۱، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانمندی، تهران، خوارزمی.
۳۱. واله اصفهانی، محمد بن یوسف، ۱۳۷۲ق، خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار.
۳۲. وامبری، آرمینیوس، ۱۳۷۴ش، سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه خواجه نوریان، تهران، علمی و فرهنگی.

